أعوذ باللَه من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

وصلَّی الله عَلَی سیدنا و نبینا أبی‌القاسم مُحَمّدٍ

وعلی آله الطّیبین الطّاهرین

و اللعنة عَلَی أعدائِهِم أجمَعینَ

 با بعضی از رفقا صحبت نمودیم و قرار بر این شد كه امسال از بحث دوم خودداری كنیم؛ چون اگر بخواهیم صحبتِ در این مسأله به جایی برسد طبعاً با فرصت بیست دقیقه و بیست و پنج دقیقه، نمی‌شود و از هر دو طرف مطلب می‌ماند. لذا گفتیم مبحث قضاء و قدر تمام شود و ان‌شاءالله اگر توفیق و حیاتی باقی بود در سال جدید این دو را پیگیری كنیم؛ چون از اوقات درسی هم چندان زمانی باقی نمانده است.

 در بحث قضا و قدر ـ همان‌طور كه عرض شد ـ مسائل مختلفی باید مطرح شود؛ بحث فلسفی، بحث عرفانی و اینكه احادیث و آیات به چه نحوه با این مطالب منطبق می‌شود. عمده اشكال روی آیات و احادیث است كه اگر مسأله در مباحث عقلی یا شهودی به نقطه قابل توجیهی نرسد طبعاً ما در مباحث نقلی دچار اشكال خواهیم شد، آن‌وقت باید به انواع مَجازات و اعتبارات متشبّث شویم، چطور اینكه به همین كیفیت عمل شده است. چون در بعضی از احادیث آمده كه در نیمه شعبان تقدیرات رقم می‌خورد، در بعضی‌ها سه شب ماه مبارك رمضان، در بعضی‌ها شب بیست و هفتم را هم ذكر كرده‌اند، در بعضی از روایات دهه اول ذی‌حجّه را در تقدیر انسان نقش داده‌اند. اینها من‌حیث‌المجموع مسائلی است كه موجب بروز بعضی از اشكالات هست. آنچه كه از همه مهم‌تر هست، روایات مربوط به شب‌های ماه مبارك رمضان است كه در بعضی از آنها تصریح بر این مسأله است. در حدیثی از امام حسن علیه‌السلام كه در روز بیست و یكم ماه رمضان هست. در آنجا تصریح بر این است كه دیشب همان شب قدر بود كه پدرم به شهادت رسید و حضرت اسمی از شب بیست و سوم نمی‌آورند. در بعضی از روایات شخصی از رسول خدا راجع به ادراك شب‌های ماه مبارك در مسجد النبی و در كنار پیامبر سؤال كرد، حضرت شب بیست و سوم را فرمودند كه اگر نمی‌توانی هر شب را بیایی، شب بیست و سوم را بیا.

 روی هم رفته مسائل مختلفی هست؛ لذا بزرگان همیشه با تردید به این قضیه نگاه كرده‌اند. بعضی از افراد در مقام توجیه فرموده‌اند كه مقصود ائمه این بوده كه این قضیه را مردّد نگه دارند تا مردم به واسطه تردید، همیشه در حالت تهیؤ باشند؛ چون اگر مشخص شود و موعد متعین باشد، ممكن است افراد مسائل را به تسویف بگذرانند.

 فرض كنید اگر صادق مصدَّقی به انسان بگوید كه: آقا سه سال دیگر در روز فلان، مرگ تو اتفاق خواهد افتاد. آدم می‌گوید حالا تا سه سال دیگر خدا بزرگ است. می‌دانیم واقعیت دارد حالا خیلی در بند این و آن نباشیم؛ یك ماه مانده به اینكه فوت اتفاق بیافتد، دست به كار توبه می‌شویم، رفع و رجوع و حلالیت از این و آن و كارها را رُفت و ریس می‌كنیم و برای رفتن آماده می‌شویم. این سه سال را به بطالت می‌گذراند و سه سال از عمر خود را به تنبّه نمی‌گذراند. اما اگر به او گفته شود كه از الآن تا سه سال دیگر، هر روز برای تو احتمالش هست، ممكن است فردا اتفاق بیافتد؛ ولی می‌دانم كه سه سال بیشتر نیست. این را اگر كسی بگوید طبعاً حال انسان متفاوت است. ممكن است بگوید آقا پانزده روز دیگر باشد، یك هفته دیگر باشد؛ این مسأله از كجا پیداست!؟

 می‌گویند سالك همیشه باید روزگارش را در حال انتظار و تردد بگذراند؛ تردّد نه به معنای شك، بلكه به معنای آمادگی و تهیؤ برای سفر.

 مرحوم آقا می‌فرمودند: وقتی شب سرتان را می‌خواهید به بالش بگذارید، باید اطمینان نداشته باشید كه فردا صبح، سر از خواب بردارید؛ انسان باید با این حال باشد، یعنی حالش این‌طور باشد، روزش را این‌طور گذرانده باشد كه هر وقت آمدند گفتند: بسم‌الله! بگوید: بفرمایید مطلب و مشكلی نیست! این را حالت تهیؤ می‌گویند. نفس این‌طور است، مگر برای افرادی كه از این مسائل رد شده‌اند و این پل‌ها را پشت سر گذاشته‌اند و اصلا جهان‌بینی آنها با سایر افراد تغییر پیدا كرده است؛ برایشان حضور عندالله مهم است نه گذران این عمر. بعد هم در ضمن یك آمادگی برای حركت كه آن هم خیلی اهمیت ندارد. آن حضور برایشان از همه چیز مهم‌تر است.

 در مجلس گذشته راجع به قضیه قضاء و قدر عرض شد كه مطلب این‌طور نیست كه اعمال انسان در یك شب، یك ساعت، یك دقیقه، یك ثانیه به خصوص تقدیر شود و سرنوشتی كه برای انسان در سال آینده باید رقم بخورد در آن موقعِ مشخص، منجّز و به فعلیت برسد. این مطلب به این كیفیت نیست؛ بلكه ـ همان‌طور كه عرض شد ـ آن عالم عالمِ ثابتات است؛ در عالم ثابتات قبل و بعد به‌طوركلی معنا ندارد كه یك زمانی زمانِ متأخر باشد و یك زمانی زمانِ متقدّم باشد و یك حال باشد و در آن زمان متأخر، این جنبه در آنجا تحقق پیدا كند.

 عالم ثابتات، یعنی عالمی كه در آنجا همه چیز حضور دارد گرچه از دید ما آن مسأله پنهان است، بر خلاف عالم سیالات و عالم تدریجیات و متدرّج الحدوث و الحصول، كه قبل و بعد، در ظهور و در حضور راه ندارد. قبل، در قبلیت خودش ثابت است و بعد هم هنوز نیامده و انسان همیشه در آن زندگی می‌كند. نه آنِ توقفی، بلكه آنِ سیال؛ هیچ‌وقت چرخه زمان در حركت‌هایی نمی‌ایستد كه در قبل و بعد آن حركت توقف داشته باشد و در آن حركت، آنیات ـ كه به لحظات تعبیر می‌شود ـ در آنجا ثبوت و وقوف داشته باشد كه انسان در آن موقعِ به خصوص، آن حادثه و پدیده را ادراك كند و به آنِ بعدی منتقل شود و در آنِ بعدی دوباره آن حادثه و پدیده و واقعه را در آنِ بعدی ادراك كند؛ این مسأله صحیح نیست.

 حركت سیالی، متشكّل از حركات وقوفی نیست؛ چون همه اینها متنافی و متضادّ با یكدیگر هستند. وقوف با حركت تفاوت می‌كند؛ وقوف یعنی سكون، حركت یعنی سیلان. سیلان با سكون در دو نقطه مقابل قرار گرفته‌اند و این دو نقطه مقابل را نمی‌تواند جمع كند. مثل اینكه یك حركت به سمت راست، در عین حال حركت به سمت چپ كه در دو نقطه مقابل است، اگر بخواهد هركدام از این دو اتفاق بیافتد، باید دیگری معدوم باشد. بخواهد بعدی اتفاق بیافتد، دیگری باید معدوم باشد؛ در دو جهت مخالف حركت كردن، مستحیل است. این وقوف و حركت دو مقوله مخالف هم هستند. پس در یك حركت سیلانی اصلا وقوف معنا ندارد، نمی‌شود در آنجا اسم «آن» گذاشت.

 بنابراین اگر یك شخص بخواهد آن «آن» را احساس كند، در آن «آن» وقوف راه ندارد؛ خود شخص همراه با خودش، با آن زمان با هم منطبق می‌شوند و در یك راستا قرار می‌گیرند و وقتی در یك راستا قرار گرفتند، برای هر دوی اینها، دو حالت متفاوت اتفاق می‌افتد؛ یكی حالتِ آنی، كه از آن تعبیر به لا قبلَ و لا بعدیة می‌شود، یكی حالت سیلانی، كه به انطباق خود آنها با حركت زمانی مربوط است؛ اگر این انطباق وجود نداشته باشد، آنچه كه در زمان اتفاق می‌افتد را نخواهد دید.

 این قطار حركت می‌كند و این ایستاده است. شما وقتی می‌توانید مناظر جلوی قطار را ببینید كه چشم شما و وجود شما، همراه با قطار حركت كند؛ قطار در حال حركت است شما هم در درون قطار قرار می‌گیرید و این مناظر را می‌بینید. حالا اگر شما از قطار پیاده شدید و قطار شروع به حركت كرد، دیگر شما آن مناظری كه برای قطار قابل رؤیت است را نمی‌بینید؛ فقط آنكه در جلویتان هست را می‌بینید. آنچه كه الآن مسافرین داخل قطار مشاهده می‌كنند، شما از آن محروم هستید؛ چون شما الآن منطبق با حركت قطار نیستید، شما توقف كردید و ساكن شدید و در این ایستگاه پیاده شدید. آنها چون همراه با قطار در حال حركت هستند می‌توانند ادراكات و حوادثی را كه مشاهده می‌كنند را ضمیمه كنند؛ چون وجود او با وجود قطار هر دو در یك سنخ و در یك سبك قرار گرفته است.

 حال اگر این شخص در حركت كردن از قطار جلو بزند، یعنی فرض كنید كه سرعتش را اضافه كند، از قطار بیاید پایین و با وسیله دیگر، تندتر از قطار حركت كند؛ مثلا قطار صد كیلومتر می‌رود، او صد و بیست كیلومتر حركت كند. این به حوادث، پدیده‌ها و واقعیت‌هایی برخورد می‌كند كه قطار در حال حركت هنوز به آن پدیده و واقعیت‌ها برخورد نكرده است. بیست دقیقه طول می‌كشد تا اینكه قطار بیاید. همیشه دو دقیقه جلوتر از آن واقعه مطالب را می‌بیند، چون در اینجا سرعتش بیشتر است.

 حالا اگر یك شخص از آن سرعت درآمد و بالا رفت؛ یعنی از حركت عرضی در یك ارتفاعی رفت و از آنجا نگاه كرد، دیگر با قطار حركت نمی‌كند بلكه ثابت است، ولی چیزهایی را كه مسافرین این قطار می‌بینند و دیده‌اند و بعد از ده دقیقه خواهند دید، همه را به یك لحظه می‌بیند. می‌بیند الآن آنجا چیست و اینجا چیست، آنجا چیست، و هم آن واقعه‌ای كه دیگر مسافرین قطار آنها را نمی‌بینند و گذشته‌اند و دیگر نمی‌توانند ببینند؛ چون آن پدیده و واقعه را رد كرده‌اند؛ خودشان را هم بكشند به آن واقعه‌ای كه می‌خواهند، نخواهند رسید؛ چون الآن نرسیده‌اند؛ فقط اینها روبرویشان را می‌بینند. ولی این شخص، هر سه واقعه را با هم می‌بیند. یكی آنكه گذشته‌اند، یكی اینكه الآن دارند می‌بینند و یكی اینكه هنوز به آن نرسیده‌اند؛ چرا؟ چون بالا آمده است! رفت در ثابتات، یعنی رفت در امر ثابتی قرار گرفت. لذا این دیدگاه فیزیكی تغییر به دیدگاه متافیزیكی پیدا می‌كند؛ البته ما متافیزیكی‌اش را در اینجا می‌گوییم ولی فعلًا هردوی اینها جنبه فیزیكالی و شخصی دارد.

 الآن این حالتی‌كه برای این شخص اتفاق افتاده است را برای این قطارِ زمان كه حركت می‌كند در نظر می‌گیریم؛ الآن ساعت شش و نیم است و می‌خواهد حركت كند برسد به یك ربع به هفت، برسد به هفت، اینكه الآن قطار زمان حركت می‌كند، بعضی‌ها هستند كه از اینجا بالا می‌آیند و دیگر منتظر نیستند كه همراه با زمان جلو بروند و ببینند كه یك ربع به هفت چه اتفاقی خواهد افتاد و یا در خیابان چه اتفاقی خواهد افتاد؟! الآن ساعت شش و نیم است و یك ربع دیگر مانده است، اینها وقتی كه بالا آمدند همان‌طوری كه الآن برای ما امكان ندارد قضایایی كه در ساعت شش بود ـ نیم ساعت پیش بود ـ را ببینیم، درحالی‌كه دیدیم. شما كه ساعت شش مطالب و مسائلی را دیدید و مشاهده كردید و در ذهنتان است اما فقط در ذهنتان است، خودتان دیگر با آن مطالب درگیر نیستید، الآن در مرئی و منظر شما نیست؛ چون زمان گذشته و وقتی زمان گذشته شما دیگر نمی‌توانید آن را بگیرید، تمام شد! نیم ساعت گذشت، شما در این نیم ساعت قبلی دیدید. نیم ساعت بعد و یك ربع بعدی را هم نمی‌توانید ببینید، چون هنوز جلو نرفته‌اید. آنكه فعلا می‌توانید چنگ به آن بیندازید همان پدیده‌ها و واقعیتی است كه از ساعت شش و نیم، سه دقیقه چهار دقیقه گذشت، الآن آنها را مشاهده می‌كنید كه عبارت است از صحبت‌های بنده، كیفیت جلوس، حركات، سكنات و مطالبی كه در این موقعیت انجام می‌شود.

 ما اگر توانستیم ـ كه می‌توانیم، منتها كار دارد این‌طور نیست كه هركسی بتواند ـ از این موقعیت بالا بیاییم، خودمان را از زمان بالا بكشیم و از قانون زمان درآییم، به وقایعی كه بعداً اتفاق خواهد افتاد اطلاع پیدا می‌كنیم. لذا الآن كه ساعت شش و سی و پنج دقیقه‌ای هست بنده به شما می‌گویم كه ده دقیقه دیگر در اینجا چه اتفاقی خواهد افتاد. می‌گویید إ! از كجا؟ هنوز كه نیامده است!

 اینكه الآن من از اینجا بالا می‌آیم، در نیم ساعت دیگر یا امشب و فردا چه اتفاقی خواهد افتاد، الآن كه بالا آمدم، در چه فضایی قرار گرفتم كه توانستم اطلاع و اشراف پیدا كنم؟! كه سایر افراد به یك چنین توان و قدرتی نمی‌رسند؟! به این می‌گویند ثابتات؛ یعنی وقتی‌كه از قانون زمان خود را خارج كردم، وقتی از این قطاری كه حركت می‌كند بیرون آمدم و رفتم بالا بالا بالا در دویست متری، سیصد متری، دو كیلومتری فضا قرار گرفتم، از آن بالا قطار و حركت‌هایی كه از آنجا كرده است را مشاهده می‌كنم، مناظر را می‌بینم به هر مقدار كه بالا بروم و بتوانم نسبت به افق غلبه كنم، تا آن مقدار من نسبت به حوادثی كه روی كره زمین در این مقطع و در این سیر قرار دارد اشراف پیدا می‌كنم.

 پس من از دائره حركت قطاریه و زمانیه خارج شده‌ام، آمدم در یك افق بالاتر، از آن افق بالاتر می‌توانم همه آنها را به یك لحظه ببینم و با هم مشاهده كنم؛ انگار بر همه این حوادث و مناظر و واقعیات اشراف دارم و نسبت به همه آنها اطلاع دارم. لذا اگر موبایل كار كند و از آنجا گوشی دستم باشد به قطاری كه می‌رود می‌گویم مواظب باشید كه مثلا ریل راه آهن در بیست كیلومتری جلوی شما دچار حادثه شده است به آنجا كه می‌رسید رعایت كنید. می‌گویند: إ! این از كجا می‌داند؟ ما كه الآن چیزی نمی‌بینیم، این از كجا می‌داند؟ این حتما علم غیب دارد. نه بابا! علم غیب نداریم! ما بالا رفتیم و از آنجا قضیه را مشاهده می‌كنیم و به آن لوكوموتیوران می‌گوییم: آقا مواظب باش مسأله این‌طور است. الآن مسائلی كه برای هواپیماها اتفاق می‌افتد همین‌طور است، همه اینها در همین مسأله است. یك ماهواره آن بالا رفته است و از تمام فعل و انفعالاتی كه در جوّ و غیر جوّ انجام می‌گیرد عكس‌برداری می‌كند، دائما خلبان را به آن اطلاعاتی كه در مقابلش هست می‌رساند؛ در قسمت جلو یك توده هوای مزاحم وجود دارد، ارتفاعت را بالاتر ببر، یا پایین‌تر بیاور. یا در قبال تو بعضی از ابرهای حامل الكتریسیته ‌cb وجود دارد، ارتفاعت را پایین بیاور. این از كجا این حرف را می‌زند؟! اینكه الآن نمی‌فهمد. اما آنكه آن بالاست تمام این قضایا و پدیده‌ها را مشاهده می‌كند، این بیچاره‌ای كه دستش از همه مسائل خالی است، این اطلاعات را در اختیار او دارد قرار می‌دهد؛ این می‌شود ثابتات.

 پس عالم ثابتات یعنی عالمی كه در آن عالم، فضایی كه در آن فضا، انسان از دائره طبیعت خارج می‌شود، از دائره انطباق حركت سیالی زمان خارج می‌شود؛ از نظر مادّی هم امثله‌ای دارد. هر مقداری كه آن قدرت و قوّت بیشتر باشد به همان مقدار اطلاعات نسبت به آینده و قبل بیشتر خواهد بود، این برمی‌گردد به خصوصیاتی كه در این است.

 لذا شما در بعضی از اوقات مطالبی كه برخی بزرگان می‌گویند را مشاهده می‌كنید كه خلاف در می‌آید؛ این خیلی بالا نرفته، ماهواره و دیشش خیلی چیزها را نگرفته است! می‌گوید چنین قضیه‌ای دو سال دیگر اتفاق می‌افتد، شما هرچه می‌نشینید می‌بینید نه آقا! اتفاقی نمی‌افتد، خبری نیست. رفته در ثابتات، اما آن مقداری كه باید نسبت به آن مسائل تو در تو اشراف پیدا كند بالا نرفته است، فقط قسمت ظاهر را دیده است، اما آن عللی كه بالای این قضایا و مسائل هستند هنوز برای او ناشناخته است، تصور می‌كند كه به مطلب رسیده است. این مسأله، مربوط به ثابتات است.

 پس بنابراین صحبت در این است آیا عملی را كه ما در شب قدر انجام می‌دهیم، همان‌طوری كه در توضیح عالم قضاء و قدر گفته شد و بعداً هم گفته خواهد شد ـ فعلا من مقداری اذهان را با شواهد و امثله آشنایی می‌دهم ـ آن‌وقت می‌گوییم اصل قضاء و قدر چیست، آن را هنوز نگفته‌ایم! كه اصلا مسأله قضاء و قدر، قلم و لوح و دفتر و پرونده و فایل است كه یكی یكی در آن بنویسند؟! یا این‌كه مطلب دیگری خواهد بود؟ حالا فعلا به خود خصوصیات و امثال ذلك و قرائن و شواهد نگاه می‌كنیم تا مقداری با این مطلب آشنایی پیدا كنیم.

 فرض كنید می‌فرماید كه شب نوزدهم از لیالی قدر است، شب بیست و یكم از لیالی قدر است. خودمان را آماده می‌كنیم؛ امشب از لیالی قدر است و در آن خصوصیت است، مواظب باشیم از دست ندهیم، حواسمان جمع باشد خیلی با كسی صحبت نكنیم، تمام شب را در حال طهارت باشیم، یك وقتی نخوابیم و سایر چیزهایی كه باید رعایت شود و مسائلی در نظر گرفته شود تا اینكه آن اتصالی كه برای انسان هست، اتصالِ بهتری باشد. ولی كسی تا به حال سؤال نكرده كه طهارت ما چه ربطی به قلم تقدیر پروردگار دارد؟ این چه ربطی به هم دارند؟ خدا می‌خواهد تقدیر بكند، آن‌وقت بنده باید طاهر باشم وضویش را بگیرم؟! او می‌خواهد این فایل‌ها را بنویسد كه در سال آینده چه حوادث و قضایایی پیش می‌آید، قضیه به بیداری من چه مربوط است؟! حالا بنده بیدار باشم. آن خدا كار خودش را انجام می‌دهد، آن ملائكه و قلم و دفتر دستشان گرفته‌اند و ایشان باید در هفته دیگر فلان قضیه و حادثه برایش پیش بیاید، دو هفته بعد باید فلان مسأله برایش پیش بیاید، ماه دیگر باید فلان چیز پیش بیاید، بنده وضو بگیرم و بی‌خوابی داشته باشم و عبادت بكنم، به تقدیر خدا چه مربوط است؟!

 خدا بگوید: عجب آدم خوبی است، بیا بیا! این الآن نماز می‌خواند، اسمش را در این صفحه ناجحین و رابحین بنویسیم، این وضو گرفته! نه او الآن وضو ندارد، خطش بزن! ببینیم می‌رود وضو بگیرد یا نه؟! یا مثلا این دارد حرف می‌زند، این اصلا شب قدر را نمی‌فهمد چیست، با رفیقش جوك می‌گوید و می‌خندد و ...! یا از این جور چیزها! اینكه این كارها را انجام می‌دهد چه ربطی به عالم تقدیر دارد؟ خدا تقدیر خودش را انجام می‌دهد، من وضو داشته باشم یا نداشته باشم. آیا آن كسالتی كه دو ماه دیگر انجام می‌دهد، به عبادت امشب من بستگی دارد؟ چه ربطی به همدیگر دارد؟ چه ربطی به طهارت و بیداری من دارد؟ اینكه می‌گویند بیدار و متوجه باشید برای چه؟ متوجه باشید تا خدا نگاه كند شما بیدارید، این‌طوری بنویسد! این اصلا معنا ندارد كه ما بخواهیم عالم مشیت و قضاء و قدر را به این نحو توجیه كنیم؛ مسخره است! كه خدا به خاطر یك طهارت شب قدر ما، به خاطر صد ركعت نماز خواندن شب قدر ما، به خاطر یك بیداری شب قدر ما ... مگر مرحوم قاضی ـ همان‌طوری كه مرحوم آقا از مرحوم آشیخ عباس هاتف نقل می‌كردند ـ به بعضی از شاگردانشان سفارش نكردند كه تا طلوع آفتاب بیدار باش؟ بعد كه او خوابش برده بود و مرحوم قاضی تا او را دیدند گفتند: مگر نگفتم بیدار باش؟ چرا خوابت برد؟ لذا گفتند: از دستت رفت. یعنی این یك سال عوض شد و الّا دعوا و توبیخ نمی‌كردند.

 حالا یا عوض شد یا قابل جبران هست آن هم جای صحبت دارد كه اگر در شب بیست و یكم چنین خطا، اشتباه، غفلت از ما سر زد آیا قابل جبران هست یا نه؟ مثلا در بعضی از روایات داریم كه برای كسانی‌كه شب قدر را نتوانند آن طور كه باید و شاید درك كنند باید منتظر بمانند تا در عرفات، آنجا وقتی‌كه رحمت پروردگار شامل بندگانش خواهد شد، بتوانند كاری انجام بدهند و توبه كنند و توبه آنها هم مورد پذیرش و رحمت خدا قرار بگیرد. ببینید از ماه رمضان، شوال و ذی‌قعده و ذی‌حجه سه ماه دیگر، معلوم می‌شود آنجا یك خبرهایی هست كه باید سعی كند كه در آنجا جبران كند و قابل برای جبران هست.

 در اینجا چه مطلبی هست و تقدیر و مشیت خدا چه ارتباطی با ما دارد؟ ببینید، داریم نزدیك می‌شویم كه دقیقا ما خودمان همان قدریم؛ وجود ما، آن خصوصیات ما، آن نفس ماست كه خودِ اوست كه قدر و مشیت خدا را ایجاد می‌كند، برایش ایجاد نمی‌كنند. لذا می‌گوید تو طهارت داشته باش، تو بیداری داشته باش، تو در حال غفلت نباش، یعنی چه؟ یعنی خودت داری خودت را تغییر می‌دهی، خودت را داری عوض می‌كنی، آن‌وقت در امشب كه یك چنین حالی هست، ما هم آن را مهر می‌زنیم! تو خودت را عوض می‌كنی و بعد ما یكی یكی مهر می‌زنیم؛ لذا به هر مقدار كه در شب قدر توجه بیشتر باشد، برای سال آینده مهم‌تر است.

 اینجا دیگر روایاتی كه فرمودند شب نوزدهم شب قدر است، شب بیست و یكم یا شب بیست و سوم، معنایش روشن می‌شود؛ یعنی تهیؤ خود انسان برای تقدیر پرونده و تقدیر مَلَفّ سال آینده. خودِ انسان تقدیر خود را ایجاد می‌كند، از شب نوزدهم شروع می‌شود؛ لذا كسی‌كه شب نوزدهم غفلت دارد، شب بیست و یكم و بیست و سومش شب درستی نخواهد بود، چون نوزدهم را از دست داد. كسی‌كه شب نوزدهم در حال توجه بگذراند ولی شب بیست و یكم را در حال غفلت بگذراند، شب بیست و سومش هم خراب است؛ چون بیست و یكم را این وسط از دست داد. این نیست كه این مقدمه باشد، مسأله یك مسأله واقعی است.

 این حركت نفسانی كه برای تثبیت مشیت خدا در سال آینده است از شب نوزدهم شروع می‌شود، یعنی از قبلش هجده روز باید روزه بگیرید، هجده روز آمادگی پیدا بكنید كه در شب نوزدهم به ثمر و نتیجه برسد. بعد یك پله از شب نوزدهم را رد كنید، باز وسطش باید دو روز روزه بگیرید ـ روز نوزدهم و بیستم ـ این دو روزی كه روزه گرفتید، باز یك حال آمادگی ... ـ اینها مطالبی است كه بزرگان فرموده‌اند از پیش خودم نمی‌گویم ـ شب نوزدهم و بیستم ماه رمضان را كه می‌گذرانی آن حالت، تقویت می‌شود برای دوباره یك دوری كه می‌خواهد انجام بشود در شب بیست و یكم؛ عرض كردیم وَ لَقَدْ خَلَقْنَا السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ... ق، ٣٨ این دور، یك دور زده می‌شود، دو دور زده می‌شود؛ هر كدام از این دورها و هركدام از این طورها، در نقش و كیفیت تعین عالم مادّه نقش دارد. نمی‌شود یكی از ـ نها باشد و یكی از آنها نباشد. این حلقه می‌شود یك حلقه مفقوده و افتاده، این یك حلقه الآن وجود ندارد. وقتی وجود ندارد لنگ است، خراب است، آنچه كه باید انجام بشود انجام نمی‌شود. باز دو روز دیگر می‌گویند روزه بگیر؛ روزه بیست و یكم و روزه بیست و دوم، برای آخرین مرتبه كه شب بیست و سوم است، آنجا دیگر ینجّز تنجیزاً و ینجَزُ إنجازاً، دیگر به مرتبه فعلیت و انجاز می‌رسد. یعنی كسی‌كه در این ایام به این حالت باشد، در شب بیست و سوم می‌بیند فرق كرد؛ این فرق كردن تا یك سال با او هست. توجه كردید؟ یك تكانی خورد، این حالتش كه احساس كرد تغییر كرد، این حالت دیگر رهایش نمی‌كند تا یك سال دائم انگولكش می‌كند! این می‌شود تقدیر. تا یك سال این با او هست، تا یك سال نشاط دارد، تا یك سال در فكر است، تا یك سال پیگیر است. درست شد؟ این حركت، حركت پیوسته‌ای بود كه آمد آمد جلو و در شب بیست و سوم، آن مشیت الهی كه باید این تغییر و تحوّلات انجام شود، آن مشیت الهی انجام شد.

 در این قضیه حكایات مولانا را بخوانید،[[1]](#footnote-1) نقاش‌های چین و نقاش‌های روم كه با هم مسابقه دادند، نقاش‌های رومی همین‌طور شروع كردند به نقش و نگار و در وسطشان پرده‌ای زده بودند، این طرف پرده رومی‌ها بودند و این‌طرف هم چینی بودند.

هركو نكند فهمی زین نقش [كِلك‌] خیال انگیز \*\*\* نقشش به حرام ار خود صورتگر چین باشد[[2]](#footnote-2)

این شعر خواجه خیلی عجیب است كه چطور عالم قضاء و قدر را در این شعر مجسم می‌كند و برای انسان توضیح می‌دهد كه باید دید قلم تقدیر چه نوع می‌گردد و خوشا به حال آن كسانی كه یك سر و سرّی پیدا كردند و از این قضیه، چیزی سر در می‌آورند.

 نقشش به خطا، یعنی همین‌طور دارد نقش می‌زند، فكر می‌كند، تدبیر می‌كند، این‌طرف و آن‌طرف می‌زند، این حیله آن حیله، این مكر آن مكر، ای بابا! خبر ندارد آن كسی‌كه این نخ‌ها را می‌گرداند آن بالاست! نقشش به خطا، یعنی آن بالا را نگاه كن! چرا پایین را به هم می‌زنی، آن را به هم می‌زنی، تدبیر می‌كنی! یك نگاه به بالا بكن دیگر خیالت راحت می‌شود. نقشش به حرام ار خود صورتگر چین باشد.

 رومی‌ها شروع كردند نقش و نگار و آب‌رنگ‌ها و مناظر را انجام دادند و چینی‌ها هم این‌طرف شروع به صیقل دادن كردند و دل را درست كردند، دیوار را صیقل دادند. هیچ‌كار هم نكردند فقط صیقل زدند، دیوار مثل آینه شد. موقعی كه پرده را كنار زدند آن نقش بر دیوار می‌افتاد ـ این چینی‌ها را كه می‌گویند اجناس قلابی درست می‌كنند، مثل اینكه از آن زمان‌ها بوده است! هرچه را كه بگویی درست می‌كنند! هرچه جنس در دنیا هست حتی در همین ایران بیچاره خودمان، هرچه بگویی چینی است! از تخم مرغ گرفته تا كفشِ بُنجل را برای ما می‌آورند، آن خوب‌هایش جای دیگر برای از ما بهتران می‌رود! با یكی از دوستانمان كه چندی پیش سفری به آنجا داشتیم می‌گفت نگاه كن! اینها در آدمی‌زاد هم كپی می‌زنند، همه عین هم‌دیگرند! این یكی با آن یكی حرف می‌زند، بعد یكی دیگر می‌آید خیال می‌كنی این همان قبلی است. می‌گویی بابا الآن این كار را كردی، می‌گوید: من اصلا تو را ندیدم! مثل اینكه از همان موقع، در كپی زدن یك چیزی‌شان می‌شده است.

 وقتی‌كه پرده را برداشتند كپی آن تصویر روی دیوار افتاد. عجب كپی می‌زنند از خود جنس اصلی هم قشنگ‌تر! این عجیب است! آدم اشتباه می‌كند كه این آیا جنس اصلی و امریكایی است و یا اینكه مال چین و قلابی است؛ این اصلی است و یا آن قلابی است، ولی اینها وقتی كه قلابی می‌زنند، از همان جنس اصلی امریكایی قشنگ‌تر و بزك كرده‌تر و بهتر در می‌آورند. در موضوعات سیاسی داخل نشویم عقلمان نمی‌رسد. یك چیزهایی است كه عقل ما قد نمی‌دهد. یعنی ما اصلا در واقع هیچی نمی‌فهمیم؛ فقط یك عده خاصی می‌فهمند و بقیه نمی‌فهمند، وقتی كسی چیزی نفهمد باید افسارش را دست او بدهد، چیزی سرش نمی‌شود دیگر! فقط یكی دو سه نفر هستند كه در این دنیا می‌فهمند و بقیه همه كاه و یونجه خورده‌اند و چیزهای دیگر خورده‌اند!

 وقتی كه پرده را برداشتند آن نقش، روی این دیوار افتاد و این دیوار نقش روم شد! وقتی نگاه كردند دیدند عجب! تلألؤیی كه این دارد و شعاعی كه از این بلند می‌شود آن ندارد، آمدند نگاه كردند دیدند اینها هم آنها را درست كرده بودند ـ حالا درست نكرده بودند ها! ـ چینی‌ها هم صدایش را در نیاوردند كه آقا ما داریم صیقل می‌زنیم. وقتی یكی می‌خواهد كلك بزند كه نمی‌گوید من دارم كلك می‌زنم، بعداً خود ما می‌فهمیم كه همه‌اش كلك است! و الّا آنها كه از اول نمی‌گویند كلك می‌زنیم صیقل می‌زنیم. بعد از مدتی می‌فهمیم عجب، ای داد بی‌داد، همه‌اش كلك بوده، ا ا ا، به ما گفتند ما داریم نقاشی می‌كنیم، نگو دارد صیقل می‌زند، دارد قلابی می‌زند، منظورم چینی‌ها هستند، آنها آن موقع داشتند همه اینها را صیقل می‌زنند. چه كار كرده است؟ شروع كرده دیوار را به صاف كردن، دیوار را ترمیم كردن، جدار را اصلاح كردن.

 عالم قضاء و قدر هم همین است، می‌گویند خودت را اصلاح كن، چیزی نوشته نمی‌شود! متوجه شدید؟ چیزی نوشته نمی‌شود، خودت را اصلاح كن، خودت را عوض كن، خودت را تغییر بده، تحوّل پیدا كن و تبدّل پیدا كن، این تحوّل و تبدّل و تغییر به هر مرتبه‌ای كه باشد آن می‌شود قدر! هر مرتبه‌ای كه هست. اگر در این مدت توانستیم خودمان را جوری متحوّل و متبدّل كنیم و عوض كنیم و كاملا ارتباطمان را با پروردگار صاف بود، در شب بیست و سوم، قدر ما همان می‌شود و این شخص در این یك سال صاف است. و اگر نه، هفتاد درصد می‌شود. لذا در این شب‌ها باید همه تعلقات را از خودمان كنار بریزیم. شب نوزدهم و بیست و یكم و بیست و سوم، شب روضه‌خوانی نیست، البته ضربت خوردن امیرالمؤمنین علیه‌السلام در این شب قرار گرفته است ولی مگر در زمان پیغمبر هم شب روضه‌خوانی بود؟ امیرالمؤمنین علیه‌السلام كه هنوز كشته نشده بود، پس شب نوزدهم و بیست و یكم چه كار می‌كردند؟ روضه می‌خواندند؟ یا علی ضربت به سرت زدند! هنوز بابا امیرالمؤمنین بغل پیغمبر است! شب نوزدهم و بیست و یكم و بیست و سوم شب روضه‌خوانی نیست، شب اتصال انسان است؛ البته به مناسبت این حادثه‌ای كه انجام شده است باید انسان متوسل بشود وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ ... المائدة، ٣٥ توسل به چه شود؟ توسل به ولایت باید باشد.

 شب نوزدهم و بیست و یكم طبعاً روضه امیرالمؤمنین و توسل به آن حضرت است، شب بیست و سوم دیگر از بحث آن دو شب خارج می‌شود، حالا یا ادامه آن توسل به امیرالمؤمنین یا سیدالشهداء، یا هركس دیگر فرقی نمی‌كند، موسی بن جعفر، امام رضا علیهم‌السلام؛ آیه نیامده كه شب بیست و سوم حتما باید توسل به امام حسین علیه السلام باشد، البته توسل به حضرت را داریم، اما توسل به سایر ائمه، هیچ اشكالی ندارد كه انسان نسبت به سایر ائمه، نسبت به امام زمان توسل داشته باشد. توسل به امام زمان هم كه روضه ندارد! امام زمان هم كه هنوز حی است.

 شب اتصال است شب برقراری حال است. انسان، حال برقرار كند، لذا چه اشكال دارد كه این شب‌ها اشعار بخواند، اشعار بزرگان و عرفاء، اشعار اولیاء الهی، ادعیه‌ای كه از ائمه آمده است، الزامی در گریه و توسل به این كیفیت نیست؛ بلكه مسأله این است كه انسان حال خودش را به نحوی تغییر بدهد كه آن جنبه اتصال باشد. این اتصال به هر مقداری باشد، آن قدَرش می‌شود. اگر هفتاد در صد باشد، هفتاد درصد انسان نصیب دارد، و اگر پنجاه درصد باشد، پنجاه درصد نصیب دارد. لذا خوب است انسان حال خودش را در این ایام سبك كند؛ تعلقات خودش را كم كند، سعی كند در این هجده روز كه از ماه مبارك روزه می‌گیرد، در مسیر روزه خاص یا خاص الخاص حركت كند و از آن روزه‌ها بگیرد كه همه این‌ها نقش‌گذار و محوِّل و مغیر و مبدِّل نفس، در ارتباط با آنها هستند.

 پس بنابراین روی این جهت، روایاتی كه در اینجا هست حل شد؛ روایاتی مبنی بر این‌كه شب نوزدهم شب قدر است یا شب بیست و یكم یا شب بیست و سوم یا هر سه شب، باید گفت كه هیچ‌كدام از این‌ها جنبه مقدِّمی ندارد، شب نوزدهم جنبه مقدمی ندارد، اگر بگوییم شب نوزدهم شب قدر بوده درست است، شب بیست و یكم هم بگوییم درست است، هر سه شب هم بگوییم درست است. روایت جُهنی كه شب بیست و سوم را بیان می‌كند، آن مربوط می‌شود به إنجاز، یعنی دیگر تمام شد، یعنی شبی كه پرده را از وسط برداشتند و صیقلی دادن دیگر تمام شد. اما آیا این صیقلی شب بیست و سوم انجام شد؟ نه خیر! صیقل دادن در شب‌های دیگر انجام شده تا به اینجا رسیده است. این نیست كه خلق‌الساعه صیقلی این دیوار در شب بیست و سوم باشد و شب‌های دیگر فقط جنبه مقدّمه داشته باشد ـ منظور از مقدمه هم یعنی یك حال آمادگی ـ در شب‌های دیگر جنبه سازندگی هست نه جنبه مقدمی كه این مسأله تأثیر روی شب بیست و سوم دارد.

 اللهمَّ صلِّ عَلی محمَّد و آلِ مُحمَّد

1. مثنوى معنوى، دفتر اول [↑](#footnote-ref-1)
2. ديوان حافظ [↑](#footnote-ref-2)